

وقتی خواهرخرسی برای تولدش یک
گردنبند طلای زیبا هدیه گرفت، خیلی
غافلگیر و خوشحال شد. گردنبند
شکل قلب بود و روی آن هم اسم
خواهرخرسی نوشته شده بود.

مامان خرسی و باباخرسی محکم
بغلش کردند و گفتند: «تولدت مبارک
عزیزم!»

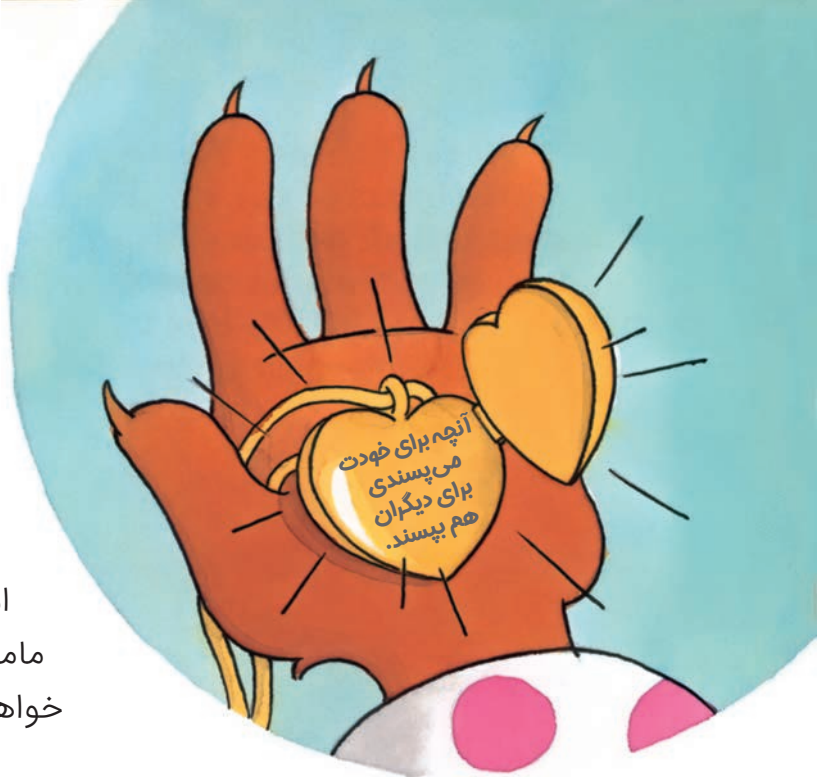
خواهرخرسی گردنبند را دور گردنش
انداخت و خودش را توی آینه نگاه کرد.
گفت: «خیلی دوستش دارم! از این
به بعد اصلاً درش نمی‌آورم.»

باباخرسی گفت: «تازه
باز هم می‌شود. ببین!» و
به خواهرخرسی نشان
داد که چطور باید
گردنبند را فشار دهد
تا باز شود.
خواهرخرسی گفت:
«مهرکه است!»



خواهرخرسی به داخل گردنبند نگاه کرد و توقع داشت یک عکس کوچولو یا آینه یا چنین چیزی ببیند. ولی داخل گردنبند فقط یک نوشته‌ی ساده بود: «آنچه برای خودت می‌پسندی برای دیگران هم بیسند.»

خواهرخرسی گیج شده بود. این جمله برایش آشنا بود. ولی یادش نمی‌آمد آن را کجا خوانده است. پرسید: «این چیست؟»
مامان خرسی گفت: «قانون طلایی است.»
خواهرخرسی پرسید: «یعنی چی؟»



چشم‌های مامان از تعجب گرد شد. گفت: «قانون طلایی یکی از مهم‌ترین قانون‌های دنیاست. برای همین ما این قانون را نوشته‌ایم و توی اتاق نشیمن آویزان کرده‌ایم.» و به تابلوی گلدوزی بالای شومینه اشاره کرد.

خواهرخرسی با تعجب به تابلو زد. از اول عمرش هر روز این تابلو را دیده بود. برای همین بود که آن جمله به نظرش آشنا آمد. با کمی خجالت گفت: «آهان. قبلاً به این جمله فکر نکرده بودم. این جمله یعنی چی؟»

باباخرسی جواب داد: «قانون طلایی می‌گوید تو باید با دیگران همان طوری رفتار کنی که دلت می‌خواهد با خودت رفتار کنند.»
خواهرخرسی پرسید: «خب چرا این را توی گردنبند من نوشته‌اید؟»
باباخرسی او را بوسید و گفت: «این قانون طلایی است که توی گردنبند طلایی برای یک شاهزاده‌خانم کوچولوی طلایی نوشته‌اند.»

